



ابوالقاسم رحمانی

دبیر‌گروه‌جامعه

چند ماه پیش بود، اواسط سال ۹۸، خیلی تجربه تماشای تئاتر نداشتم، خیلی علاقه‌ای هم نداشتم اما به دعوت یکی از دوستان به تماشای تئاتری نشستیم با نام «لانچر ۵»؛ نمایشی سرشار از جذابیت و واقعیت! نمایشی لذت‌بیر از واقعیت‌های موجود از دوران خدمت سربازی برای منی که جز خاطرات این

ایام و این دوران از زندگی از زبان سربازان نشنیده بودم. همه چیز سرچای خودش بود، همه چیز واقعی بود. از همان روز تا همین چند روز قبل از رمضان که تیزر سریال سرباز را دیدم، بی‌صبرانه منتظر بودم تا شاید وجوه دیگری از این دوران را که خودم تجربه‌اش نکرده‌ام، تماشا کنم. حقیقتش پیوند و قیاس این سریال با سریال خاطره‌ساز «وضعیت سفید» که تقریبا کار همین تهیه‌کنندگان سریال «سرباز» بود، این اشتیاق را دوچندان کرده بود. اما همه این تصویرسازی‌ها و انتظا‌رها با گذشت همان چند قسمت اول سریال رو به سردی رفت و نمایش غیرواقعبت‌ها به جای واقعیت‌ها حسابی دلزده‌ام کرد.

بدشأنسی سفارش دهنده‌های سریال این است که عده‌ای سربازی رفته‌اند

پادگان شدند، فراموش نمی‌کنم، آقب‌قدر برای خوردن هست ولی نه‌بان شرایطی که‌در سریال نشان دادند. روز اول آموزشی وقتی فرد وارد یگان می‌شود- اکثر سربازان تجربه کرده‌اند- بشین‌پاشوهای بی‌خودی توسط یک سرباز به آنها داده می‌شود، نگه‌داشتن آنها جلوی آفتاب یا در سرما به‌صورت طولانی مدت هم هست. نبود آب یا موادغذایی که بتوانند استفاده کنند و ضعف نکنند. ضمن ورود از زیرقرآن ردشدن هم هست ولی بعد از یک هفته می‌گویند کوله را روی دوش بیندازید، می‌خواهیم فیلم بگیریم، داخل محوطه بیایند و وارد میدان صبحگاه شوید، همانند روز ورود تداعی می‌شود که می‌خواهند فیلم بگیرند و الا ورودی اول این‌طور نیست. در برخورد‌های بد و زنده دارند. نمونه دیگر بحث بازرسی‌های ورودی پادگان است، این‌طور نیست که میزی بگذارند. در یک قسمت می‌گفت آقای دکتر من دیشب شما را در تلویزیون دیدم، طوری با دکتر برخورد می‌کنند که انگار دکتر، جناب‌سرهنگ است. این مدل سربازی برآمده از طرح‌ها و قواعدی است که نوشته شده و اجرایی نمی‌شود و کسی هم دنبالش نیست. یک مشکل بزرگ سربازان این است که قوانین حمایت‌کننده از آنها هیچ‌جا منتشر نشده و به‌قول دوستان در ستاد فرماندهی بایگانی شده است. هرقدر می‌گوییم این قوانین را منتشر کنید تاحق را بداینم و از حق خود دفاع کنیم، این کار نمی‌کنند. بحث بازرسی را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم که یک‌بار روزبرگ همانند دوستان گرفته بودیم و آخرهای دوره بود و می‌خواستیم داخل شهر برگردیم و شب برگردیم. شب برگشتیم، باد شدیدی می‌آمد و برای اینکه من را بگردند، یک جوان ۲۲ساله تا جایی که می‌توانست برای بازرسی لباس‌هایم را کم کرد!! او من را بازرسی می‌کرد که با خودم سیگار نداشته باشم؛ واقعیتی که من از دژبانی دیدم، این است. دژبانی گل‌ولبلی نیست که نشان دادند و برای آنها مدرک فرقی نمی‌کند. بازهم تکرار می‌کنم کلیت این فیلم برای جذب سرباز است. با توجه به محدودیت‌ها و کمبودهایی که وجود دارد، مضرات این سریال خیلی زیاد است. گویا سفارش هم شده است که طوری برنامه‌ریزی کنید تا شب‌ها سربازان در پادگان این سریال را ببینند. بسیار جالب است. مضرات این تصمیم، فراموشی‌ای است که روی ذهن سرباز می‌آید، چون واقعیت موجود در پادگان آن چیزی نیست که سریال نشان می‌دهد و این سرباز را مقابل خانواده قرار می‌دهد که فکر می‌کنند او الان وضعیت خوبی دارد ولی اینچنین نیست. نکته دیگر افزایش بی‌اعتمادی سربازانی که الان دوره خود را طی می‌کنند به سیستم است وقتی یک نفر می‌بیند در رسانه رسمی ولی کشور رسما درباره زیست سرباز دروغ گفته می‌شود و طوری نشان داده می‌شود که انگار سربازی که باید پاسداری و کنشیک بدهد و روی برجک برود، در هتل زندگی می‌کند، بیشتر بی‌اعتماد می‌شود سربازهایی‌امی‌بینید که با موهای کوتاه شده در صف ایستاده‌اند ولی چهار، پنج بازگر اصلی موها را کوتاه نکرده‌اند؛ یا مثلا ترده‌ها و برخورد‌های خیلی لوس جناب‌سروان با شهاب اصلا قابل‌باور نیست. من ۱۴ماه سربازی کرده‌ام، تا الان ندیده‌ام جناب‌سروانی سربازی را بغل کند. نکات خیلی زیادی وجود دارد. به‌جای اینکه به واقعیت‌های سربازی و دردهای یک سرباز بیشتر از لحاظ حقوقی و روحی و همچنین معاش بپردازند، چنین چیزی را نشان می‌دهند. نکته‌دیگر اینکه من تابه‌حال ندیدم یک خانم اجازه ورود به یگان داشته باشد، درحالی که در این سریال نشان می‌دهد یک خانم به‌راحتی می‌آید، پدر او می‌آید و انگار هتل است. سربازی واقعا هتل نیست. من فقط از نگاه یک سرباز دیدم و الا محتوا فاجعه است. سریالی که وابسته به تایپ کردن و نریشن یک گوینده است و بنظر من خیلی ضعیف بود. در کشور تعداد کمی سریال درباره سرباز ساخته شده‌است. سربازخانه‌ها درگیری دارند، بز بزن و کتک دارند. شاخ‌وشانه کشیدن دارند، اینچوری ولوشدن و خوبیدن ندارند. سربازخانه‌ها شرایط گل‌ولبل ندارند و این خیلی طبیعی است. افراد باقومیت‌ها، تفکرات، ذهنیت‌ها و باسطح تحصیلات متفاوت و ... کار هم جمع می‌شوند. اما اینها هیچ کدام نشان داده نشده است.»

افراد بدبین‌تر می‌شوند

محمد از سربازانی که به‌تازگی پایان خدمت گرفته، در ارتباط با واقعیت‌های این دوران به «فره‌یختگان» گفت: «فضایی که ما در آن خدمت کردیم مثل این سریال پادگان نیمچه دور افتاده‌ای از تهران بود. دوره آموزشی ما این‌طور بود که ۸۰-۷۰ نفر داخل یک آسایشگاه بودیم که انصافا بزرگ و تمیز بود. مشکل اول این بود که بافضای سربازی آشنا نبودیم و نیروی متخصصی هم بالای سر ما نگذاشته بودند تا این همه جوان مردم که به خدمت آمدند، آب به آب نشوند. زیرا آنها از محیط خانواده به محیط نظامی می‌آیند و باید آموزش ببینند و حواس‌مان باید به اینها باشد. اصلا اینچنین نبود. ما خیلی ناگهانی وارد فضایی عجیب شدیم، ۴:۳۰ صبح با با سوت‌داد ما را بیدار می‌کردند. اجازه نمی‌دادند لباس راحت بپوشیم، یعنی با اینکه پادگان لباس خواب داده بود، ارشدی داشتیم که می‌گفت باید سلولار نظامی تن‌تان باشد. صبح ساعت چهار صبح در صف دستشویی می‌رفتم که به تعداد کافی نبود، حتی تا چند روز اول ما مایع دستشویی نداشتمیم که بتوانیم دست‌خود را با آن بشوییم، مایع ظرفشویی نداشتمیم که ظرف‌ها را بشوییم. اصلا آموزش نظامی خوبی ندادند. دو میدان تیر رفتم که آموزشی هم ندادند و فقط گفتند نوک قلعه کوه را بزنید که تیر کمانه نکند. آموزش تئوری که می‌دادند، خود کادر و فرمانده نمی‌نم‌گذاشت و به یک سرباز دیگر می‌داد تا از روی جزوه بخواند و ما بنویسیم. برخورد‌های بدی غالبا توسط کادر و ارشد‌هایی که خود سرباز بودند و بالا دست ما بودند، با ما می‌شد. تحقیرهایی که می‌کردند، کیفیت پایین

شنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۹ | شماره ۲۰۴۰



تصویری که این روزها صداوسیما از سربازی ارائه می‌دهد با واقعیت‌های میدانی خیلی تطابق ندارد

از سرباز بسیج تا سربازک مردم

چنین غیرواقعبت‌هایی به جای واقعبت‌ها بشنیدند و آنچه در پادگان‌ها و ادوار مختلف سربازی رخ می‌دهد، پشت این نمایش ایده‌آل مخفی بماند؛ نه خبری از مطالبه‌های سربازی باشد و نه نمایشی از واقعبت‌ها! برای همین مساله با چند نفر از سربازان که تجربیات مختلفی از این دوران داشته‌اند و در رده‌ها و پادگان‌های گوناگون این مرحله از زندگی‌شان را گذرانده‌اند، از پزشک تا سرباز تحصیلکرده و سرباز صفر، گفت‌وگویی ترتیب دادیم تا هم تقدی به این ایده‌آل گرابی دور از واقعبت داشته باشیم و هم تصویر واقعی‌تری از حدود دوسال گذران عمر و توان جوانان کشور ارائه کنیم.

از واقعیت تا فراواقعیت ذهنی کارگردان سرباز

می‌دیدید! همانند دورانی که هنوز چیزی به‌عنوان کامپیوتر، اینترنت، اتوماسیون و... در سیستم سربازی وجود نداشت، یک تعریف کاغذی که شاید همان تعریف پیش از انقلاب بوده و تنها لوگوی بالای آن عوض شده باشد، به‌دست می‌گرفتی، اول سروان مسئول یگان باید امضا می‌کرد، بعد سراغ سرگرد، مسئول گردان می‌رفتی تا امضا کند، بعد از امضای او نوبت به سرهنگ مسئول هنگ می‌رسید و از آنجا باید به دفاتر فرماندهی پادگان می‌رفتی که امیر هم امضایش کند و بعد از این فرآیند می‌توانستی از پادگان خارج شوی! حالا حسابش را بکنید، هرکدام از این ساختمان‌ها با هم فاصله دارند و سرباز باید با پای پیاده بین این مسافت‌ها را بپیماید. یادم است برای طی کردن این فرآیند اگر زنگ بودی، حداقل دوساعت باید وقت می‌گذاشتی تا یک مرخصی ۶ ساعته بگیردی و تازه با کلی خستگی به در پادگان می‌رسیدی که دیگر نای راه رفتن برایت نمی‌ماند. هر روز چهار صبح باید از خواب پا می‌شدی؛ یگان ما نزدیک‌ترین یگان به خیابان مستقیم دروازه تا ساختمان فرماندهی بود. هر روز اولین کارمان این بود که کل این جاده را جارو بزنیم و برگ‌های ریخته را جمع کنیم که وقتی ۶صبح فرمانده وارد می‌شود جاده تمیز باشد! بعدش باید دستشویی یگان را می‌شستیم؛ بعد نماز و بعد صبحانه و ۶صبح صبح‌گاه می‌شدیم. در همه‌این فرآیندها همان افسر آموزش با تحقیر و توهین و تهدید کنارمان بود. شاید سریال هنوز به آنجای ماجرا نرسیده باشد، اما یادم است بعد از آن صبحگاه کلاس‌های عقیدتی شروع می‌شد، بعدش کلاس‌های مهارتی در یک گوشه از میدان بود و بعد یک دور زرم و زره تمرینی داشتیم و چند دقیقه قبل از اذان ظهر کار راتمام می‌کردند. نماز جماعت در مسجد تقریبا اجباری بود، اما نکته جالب توجه‌آن بود که هنگامی که مادر صف جماعت نماز بودیم بخش زیادی از کادری‌ها در حال استراحت بودند، چیزی که باعث شد من سراغ فرمانده عقیدتی سیاسی پادگان بروم و با اعتراض بگویم «همان‌طور که در صف رزم به ما یاد می‌دهید چگونه با بکوبیم، اگر قرار است در مسائل عقیدتی هم رشدی داشته باشیم، جلوتر از مارشدهای ما باید در صف نماز بایستند، نه اینکه آنها در یگان‌ها به استراحت مشغول باشند!» اعتراضی که باعث شد فرمانده عقیدتی- سیاسی، حضور همه فرماندهان یگان‌ها را در صف جماعت لازم‌الاجرا کند.

خاطرات پادگان همین‌طور در ذهنم می‌گذرد، هرچه مرور می‌کنم سربازی با آنچه در سریال سرباز می‌بینیم، متفاوت بود!

وضع آقازاده‌ها خوب بود

حاد نبود و از قبل هم ورزش می‌کردم و آمادگی جسمانی من بد نبود. یک‌سری از بچه‌ها را که معاف از رزم بودند، به میدان تیر بردند. این عجیب بود. بچه‌هایی که مشکل ادراکی داشتند و امکان داشت همه را به کشتن بدهند. اینها چیزی بود که کسی به آنها توجه نکرده بود. اگر معاف از رزم هستند، چرا به میدان تیر می‌برید؟ فرماندهی ما خوب بود ولی حقیقتا برخورد‌ها در آسایشگاه چون معاف از رزم بودیم، با ما خوب بود و کسان دیگری در گروهان‌های دیگر بودند که از یک جایی به‌بعد برخورد‌ها تحقیرآمیز و توهین‌آمیز بود. بچه را خرد می‌کردند یا اینکه سر آموزش زره خیلی از زانو‌ها پاره بود و بچه‌ها آسیب‌دیده بودند. ما این‌طور نبودیم ولی در نمازخانه که یگان‌های دیگر را می‌دیدیم، این‌طور بود. ما وضعیت خوبی داشتیم چون از ما خیلی کار نمی‌کشیدند. این‌که فرد را در مکانیکی و فنی و حرفه‌ای و صافکاری می‌برند، در آن زمان که ما بودیم بحث این مساله بود و می‌گفتند چنین تخصص‌هایی است و امتحان بدهید تا به شما مدرک بدهیم، ۲۰ تخصص نوشتم ولی یک مورد را هم نبردند که امتحان بدهم. این که ملت گوشی را می‌گیرند و تماس با خانواده دارند، اصلا وجود ندارد. گوشی و سیم کارت را می‌گرفتند، بعد از دو ماه به شما می‌دادند. این‌طور نیست که گوشی را تحویل بگیردی و تحویل بدهیدی. ملاقات با خانواده هم نبود که سالن داشته باشد. آنجا یک زمین خالی بود و دور آن سیم‌خاردار بود و آنجای می‌توانستید با خانواده دیدار کنید. این همه امکاناتی که در سریال نشان داده می‌شود، واقعی نیست و کل دوره آموزشی ما بهترین جای ناچا توپ پنجر و لیبال بازی بود که بچه‌ها مرمت کرده بودند و یک دست و لیبال بازی کردند که ناراحت شدند چرا و لیبال بازی می‌کنید و سروصدا می‌شود. آنجا امکانات ورزشی نداشت. از حق نگذریم البته از نظر تمیزی خوب بود، حمام و امکانات بهداشتی هم خوب بود. یک هفته آموزش دیده بودیم و درجه‌داران به دژبان‌ها گفته بودند اگر از دست سربازانی که نگاهبانی می‌دهند باتوم را در بیاورید، سه‌ماه توشیفتی دارید. توجه ویژه به آقازاده‌ها در آنجا خیلی بد بود. یکی از آنها وسط آموزش، پدرش به فرمانده زنگ می‌زند و گوشی را به او می‌دهد و صحبت می‌کند. این خیلی زشت و زنده است. در آنجا نزدیک ۷۰ نفر بودیم و همه دیدیم که یک نفر خاص پدرش به فرمانده زنگ زد و گوشی را به پدرش دادند.»

میکائیل که خود سابقه خدمت در همین پادگان روایت‌شده در سریال سرباز را دردم در ارتباط با وضعیت خدمت در این پادگان به «فره‌یختگان» می‌گوید: «شاید بیشترین اعتراضی که امروز به سریال شبکه‌سه وارد است، فارغ از فرم روایت و قصه و یکنواختی و... است، اساسا اعتراض اصلی به سریال سرباز را مردان سربازی رفته‌به فضای پادگان و سربازی دارند. فضایی که هرقدر، به‌آن دقت می‌کنند و با واقعیت میدانی که در آن حضور داشتند، فرسنگ‌ها فاصله دارد.

من سال ۹۲ به پادگان محل خدمت معرفی شدم. پادگانی که نگوییم بهترین، حداقل یکی از بهترین پادگان‌های آموزشی است. پادگانی که تخصصا فارغ‌التحصیلان کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری می‌گیرد و به پادگان دانشجویی معروف است.

یادم است روز اول که وارد پادگان شدیم- صرفا برای معرفی کردن بود و بعد از چندساعت می‌دانستیم همه را مرخص می‌کنند- ما را به‌خط کردند و تا خیلی جاها! بابی احترامی گشتند که موبایل به‌همراه نداشته باشیم، موی سر هر کسی کوتاه نبود، راهش ندادند و دست آخر همه را راهی یک میدانگاهی- همان میدان صبحگاه- کردند و همه را زیر آفتاب به‌صورت پامرغی نشانندند، آنجا تقسیم‌مان کردند بین یگان‌ها و بعد از اینکه از انبار لباس و لوازم شخصی‌مان را تحویل گرفتیم، دوباره ما را جلوی یگان به‌صورت پامرغی نشانندند تا سروان یگان بیاید و با ما صحبت کند. دوباره به همه دستور پامرغی دادند، زانو می‌از قبل مشکل داشت، نمی‌توانستم خیلی به آن فشار بیاورم آخرش هم به‌خاطر همین داستان معاف شدم- هرچه گفتم، زانوم مشکل دارد، قبول نکرد. دیگر کار به دادوبیداد بیرون کشیدن از جمع کشید که همان اول من عبرتی شوم برای جمع که روی حرف سروان حرف نزنیم، پرونده پزشکی‌ام را از کیفم درآوردم و بعد از مشاهده من را با افسر آموزش راهی بهداری کرد با این شرط که اگر دروغ گفته باشم، یک هفته اول را باید در انفرادی بگذرانم.

از همان روز اول موظف بودیم لباس سربازی بپوشیم؛ کسی حق نداشت با لباس شخصی در پادگان باشد و بچرخد! نه میز پینگ‌پنگی بود، نه افسر یگانی که بغلت بگیرد و آرامت کند.

به‌خاطر پیگیری پرونده زانوم مجبور بودم هر چند روز یک‌بار از پادگان خارج شوم، اما برخلاف آنچه در این سریال نشان می‌دهد، روند خروج یک سرباز از پادگان به غایت دشوار بود. برای یک مرخصی ساعتی از هشت صبح باید